

مبحث ذیل که به تحلیل جنبش‌های زنان در جهان سوم و همگرایی بین‌المللی جنبش‌های زنان می‌پردازد، پس از بررسی جنبش‌های اجتماعی زنان در غرب و بلوک شرق سابق مورد بحث قرار گرفته است و شامل سه قسمت زیر است:

الف - وضعیت زنان در دوران استعمار خارجی.

ب - نقش زنان در فرایند استعمارزدایی و جنبش‌های رهایی‌بخش.

ج - چه‌گونه‌گی تسهیم امکانات پس از تحولات به وجود آمده.

سوم جهان در زنان اجتماعی جنبش

• حاکمان استعمارگر بدون توجه به ساختارها و نقش‌های متفاوت خانوادگی، مرد را به عنوان رئیس خانواده به رسمیت شناختند و نقش او را تقویت کردند.

در برخی موارد پیرویه زیر دست قرار گرفتن زنان در حقیقت قبل از شروع کامل دوره استعمار تکمیل می‌شود و در دوره‌ی استعمار به‌گونه‌ای چشمگیر شدت می‌یابد. رابرتز در این مورد می‌گوید: «در دوران جدید در بسیاری از جوامع آفریقایی حقوق جمعی یا فردی تعداد کمی از زنان برای در اختیار داشتن زمین، مشروط به سپردن تعهد همسری و باقی ماندن این تعهد است. وی همچنین معتقد است که توسعه استعمار در آفریقا، تقسیمات جنسیتی موجود از قبل و فرمانبری زنان را عمیق‌تر کرده است و اگرچه خودمختاری زنان پیش از استعمار در آفریقا روبه ناپودی بوده، اما حاکمیت استعمار، زیر دست بودن زنان را تقویت و تشدید کرد. حاکمان استعمارگر بدون توجه به ساختارها و نقش‌های متفاوت خانوادگی، مرد را به عنوان رئیس خانواده به رسمیت شناختند و نقش او را تقویت کردند. در این میان زنانی که براساس قواعد عرفی یا به مرور زمان زمین‌هایی به دست آورده بودند، دریافتند که حاکمان استعمارگر، نقش و جایگاه آن‌ها را به رسمیت نمی‌شناسند. به تدریج که صادرات محصولات کشاورزی افزایش یافت، زمین، اعتبار و تکنولوژی به مردها واگذار شد و در حالی که امکانات تحصیلی وجود داشت، پسرها در بهره‌وری از آن بر

• طبقه‌ی حاکم در مستعمره‌ها تنها مردان بودند و این‌گونه بود که مردان در جوامع تحت اداره‌ی خود به‌گونه‌ای بر زنان حاکم شدند که تا پیش از آن سابقه نداشت.

استعماری با اقتصاد سرمایه‌داری بین‌المللی، به طور عینی وضعیت زنان در جامعه را وخیم‌تر از گذشته کرد. چنان که برخی صاحب‌نظران در مورد آن دوران معتقد به وجود یک روند توسعه از مساوات‌گرایی به سمت سلسله مراتبی هستند، یعنی معتقدند که در ابتدا حقوق و تکالیفی برای زنان و مردان در نظر گرفته شد و این دو قشر جامعه به طور موازی و نه سلسله مراتبی سازمان یافتند و فعالیت‌ها و سازماندهی هر جنس میان زندگی شخصی و اجتماعی هر یک ایجاد ارتباط نمود. در دوران استعمار انتقال به جامعه سلسله مراتبی به‌طور کامل صورت گرفت، چنان که براساس نتایج موجود نیز، زیر دست قرار گرفتن زنان از پیامدهای این دوره بوده است.

الف - وضعیت زنان در دوران استعمار خارجی در جهان سوم

چنانچه از شواهد تاریخی برمی‌آید، زنان در دوران ماقبل استعمار، در مقایسه با زمان استعمار، دارای جایگاه نسبتاً مناسب‌تری در جهان سوم بودند و بنابر یک نقل قول: «استعمار تأثیرات کم و بیش یکسانی در این جوامع از خود برجای گذاشته و باعث شده است تا جایگاه و استقلال‌ی که زنان داشتند تحلیل برود و حقوق‌شان تحت‌الشعاع مسائلی دیگر قرار گیرد.» در این قسمت به بررسی دو جامعه آفریقا و آمریکای لاتین می‌پردازیم:

«حاکمان استعمارگر که از اروپا به آفریقا آمده بودند، تفکر غربی در مورد روابط زن و مرد و مسئولیت هر یک در جامعه را برای مردم آفریقا به ارمغان آوردند و زمانی فرا رسید که این حاکمان تنها نقش‌های اجتماعی محدودی را به زنان واگذار کردند. علاوه بر این، طبقات حاکم در مستعمرات، منحصرأ مردان بودند و این‌گونه بود که مردان در جوامع تحت اداره خود به‌گونه‌ای بر زنان حاکم شدند که تا قبل از آن سابقه نداشت. ترکیب عواملی از قبیل تحمیل ایده‌های غربی در مورد نقش زنان، سازمان خانواده و ایجاد علقه‌های اقتصادی

● رأی‌تز معتقد است توسعه‌ی استعمار در آفریقا، تقسیمات جنسیتی موجود و فرمانبری زنان را عمیق‌تر کرده است.

دخترها برتری داشتند، در نتیجه اغلب دخترها تنها به آموختن مهارت‌های مناسب سنتی اکتفا کردند. زمانی که مردم استعمارزده آفریقا در نظام بروکراتیک استعماری حاکم به مشاغل دست یافتند، پست‌های معتبر در قبضه مردان قرار گرفت. بنابراین رهبران جدید آفریقا بعد از کسب استقلال، خود را وارث ساختار بروکراتیک و اقتصادی دوران استعمار می‌دیدند، همان ساختارهایی که در آن ارزش زنان، روبه زوال نهاده بود. بدین ترتیب زنان در چهار زمینه‌ی خانواده، اقتصاد، جامعه سنتی و حوزه اجتماعی و سیاسی فاقد هرگونه جایگاهی شدند. برای مثال در برخی جوامع سنتی یک زن می‌توانست در سایه توانایی‌های خود حتا به رهبری قبیله هم برسد. زوال قدرت رهبری که در دوران استعمار به‌ویژه در مناطق آفریقایی تحت تسلط فرانسه رخ داد و در دوران پس از کسب استقلال تسریع شد، موقعیت زنانی را که در جوامع سنتی مواضع قدرت را به دست گرفته بودند، به تحلیل برد. حتا در آن جا که مردان بر بیش‌تر حوزه‌های اجتماعی مسلط بودند، بسیار طبیعی بود که از مشارکت زنان برای حفظ منافع خود استفاده کنند و حتا برای تعیین ساختار جایگزین حکومتی، نمایندگی خود، ایجاد همبستگی و... از ایشان بهره بگیرند.

برخی صاحب‌نظران معتقدند، علاوه بر حاکمیت استعمار این وجه عمومی روند توسعه است که طی آن تکنولوژی و فرصت‌ها جلگلی به سوی مردها هدایت می‌شوند و بدین سبب میزان زاینده‌ی اقتصادی ایشان نسبت به زنان فزونی می‌یابد. این مسئله اگر با بینش خاصی که براساس آن جای زن در خانه است ترکیب شود، منجر به کاهش چشمگیر فرصت‌ها و تنزل جایگاه زنان خواهد شد.

آمریکای لاتین نیز در مورد چنین مسائلی، وضعیتی مشابه با آفریقا دارد، چنان که موقعیت زنان در این منطقه نیز دستخوش دگرگونی‌هایی شده است و پروسه نوگرایی تأثیر آشکار دیگری نیز بر نقش و موقعیت زنان داشته است. اگرچه زنان در گذشته‌ی دور، قدرت سیاسی قابل توجهی در اختیار نداشتند، اما در قرون که گذشت دارای اختیارات محدودی بوده‌اند. این اختیارات از حق آن‌ها در استفاده از دارایی‌های خود در جامعه‌شان و همچنین از حقوق متقابل کارگری و موقعیت آنان به عنوان بافندگان ماهر ریسمان‌هایی که در تهیه شمع و بافت قتیله چراغ به کار می‌رفت، نشأت می‌گرفت. بعد از سال ۱۸۷۰ تولید پارچه به دلیل رقابت کارخانه‌های تولید پارچه در مکزیک کاهش یافت و قهوه به عنوان کالای صادراتی معرفی شد. با جایگزینی تولید قهوه به جای پارچه، زنان زمینه

فعالیت تخصصی خود را که در کنار آن به وظایف خانوادگی خویش نیز می‌رسیدند و هم چنین کنترل بر بخشی از درآمد خانواده که خود کسب می‌کردند، از دست دادند. علاوه بر این رقابت خانوادها برای به دست آوردن کار، موجب از بین رفتن حقوق متقابل کارگری شد و بدین ترتیب فشار کار بر دوش زنان افزایش یافت و نوگرایی آمریکای لاتین همچون آفریقا اثرات نامطلوبی بر استقلال نسبی زنان گذاشت.

کاهش نسبی فرصت‌ها برای به کارگیری زنان در صنایع و سایر بخش‌های رسمی، در کنار افزایش روند هجوم زنان به شهرها، آنان را وادار به ورود به بخش غیررسمی کرد، بخشی که دربرگیرنده مشاغل خطرناک، کم‌درآمد، پست و به دور از هرگونه حمایت قضایی در رابطه با کمی دست‌مزدها، شرایط بد استخدامی یا حقوق کارگران بود.

در چنین شرایطی است که می‌بینیم ورود به بازار کار برای زنان در آمریکای لاتین احتمالاً به دلیل یک ضرورت است تا یک انتخاب داوطلبانه. از سوی دیگر شانس استخدام و ورود به کار اندک است و در استخدام آنان تبعیض اعمال می‌شود. علاوه بر این ورود روزافزون زنان به بازار کار تغییر محسوسی در بهبود وضعیت آنان ایجاد نمی‌کند. در این‌گونه جوامع چنین وضعیتی که هنوز متأثر از دیدگاه‌ها و ارزش‌های پدرسالارانه است به چشم می‌خورد و تمایل غالب بیش‌تر در جهت سازش با این ارزش‌ها و دیدگاه است تا مقابله با آن‌ها. پس تعجب‌آور نخواهد بود اگر مشارکت سیاسی زنان در آمریکای لاتین نیز تثبیت‌کننده وضعیت موجود باشد تا عاملی برای تغییر آن^۱

ب - نقش زنان در فرایند استعمارزدایی و جنبش‌های رهایی‌بخش

زنان در جهان سوم از ظلمی دوچندان رنج می‌بردند: نظام پدرسالاری و استعمار خارجی. بنابراین آنان متعاقب یک سلسله تحولات سیاسی و طغیان‌های مردمی نقش بسیار مهمی را در استعمارزدایی ایفا کردند. (در مورد نظام پدرسالاری که ظلمی ریشه‌دارتر بود، به جای خود بحث خواهد شد.) در جهان سوم زنان در مقام رهبر یا به شکل گروهی و توده‌وار علیه استعمار خارجی به جنگ و مقابله برخاستند. در سال ۱۹۰۰ در قبیله آشاننی در آفریقا که حکومت به دست یک زن افتاد، وی مردم را به قیام مسلحانه علیه امپریالیست‌های اشغالگر فراخواند.

در اکتبر سال ۱۹۶۶ جلسه کمیته مرکزی انقلابی در موزامبیک به این نتیجه رسید که زنان موزامبیک باید عهده‌دار نقش فعال تری در همه سطوح در مبارزه برای آزادی ملی باشند. به همین دلیل تصمیم بر آن شد که به منظور بالا بردن توانایی انجام وظایفی که انقلاب از آنان خواستار است به زنان تعلیمات نظامی و سیاسی داده شود بنابراین چند ماه بعد، در اوایل ماه ۱۹۶۷

آموزش اولیه زنان در مناطق کابولگادو و نیاسا شروع شد در ابتدا این عمل صرفاً تجربه‌ای برای کشف این حقیقت بود که زنان قادر به رساندن چه کمک‌هایی به انقلاب هستند و چگونه می‌توانند از قوه ابتکار خود استفاده کنند، آیا آنان قادر به انجام وظایف معینی هستند؟ این تجربه با موفقیت بسیار این حقیقت را ثابت کرد، چنان که نخستین گروه زنان به عنوان اعضای بنیان‌گذار گروهان زنان، هر یک به منظور ایفای نقش مشخصی در مناطق داخلی پخش شدند و به زودی روشن شد که آنان می‌توانند عهده‌دار نقش بسیار مهمی در زمینه‌های نظامی و سیاسی باشند، به گونه‌ای که در زمینه سیاسی یکی از نخستین کاربردهای ارتش زنان، مانند ارتش مردان شرکت در نبرد بود. در موزامبیک بیش‌تر فعالیت‌های نظامی در دفاع از مناطق آزاد شده متمرکز شده بود، در نتیجه مردان می‌توانستند در خط مقدم جبهه به فعالیت‌های تهاجمی بپردازند، هرچند بسیاری از زنان ترجیح می‌دادند که در خط مقدم جبهه فعالیت بیش‌تری داشته باشند و دوشادوش مردان در اسیر کردن دشمنان و عملیات مین‌گذاری شرکت کنند. در این مورد نیز زنان لیاقت و شجاعت خود را به اثبات رساندند. از سال ۱۹۶۷ زنان نشان دادند که دارای نقشی حیاتی در بسیج سیاسی و تعلیمات سیاسی مردم و سربازان بوده‌اند. به طور کلی، بدون در نظر گرفتن فعالیت‌های منحصرأ نظامی، سازمان زنان موزامبیک عهده‌دار وظایف سیاسی مهم در دو سطح بود. سازمان در یک سطح عهده‌دار بسیج مردم و تبلیغ بین آنان به منظور بالا بردن درجه شرکت آن‌ها، به وسیله فهم سیاسی‌شان از جنگ بود و از سوی دیگر باید فرصت بی‌نظیری برای برقراری ارتباط با سایر زنان حاصل می‌کرد.^۲

به‌طور کلی رهبران مبارزات آفریقا از زنان به عنوان یکی از حیاتی‌ترین اجزای جنبش‌های رهایی‌بخش یاد می‌کنند. به نظر آنان موضوع مشارکت زنان در انقلاب بسیار بااهمیت و حیاتی است. نقش زنان در جنبش‌های آمریکای لاتین نیز بسیار قابل توجه است. در کوبا زمانی که در سال ۱۹۵۰ به صف مبارزه علیه دیکتاتوری باتیستا پیوستند، با ایفای نقش تاریخی و مهم خویش راه پیروزی انقلاب را هموار کردند. آنان با سازمان دادن اعتصابات، گسترش فعالیت‌های زیرزمینی، جمع‌آوری تجهیزات و مہمات برای چریک‌ها، فروش اوراق قرضه برای تهیه پول، برپا کردن بیمارستان، دوختن یونیفرم سربازان، مخفی کردن مبارزان در خانه‌های خود و نفوذ در صفوف دشمنان برای تهیه خبر، خدمات ارزنده‌ای به نفع جبهه انقلاب انجام دادند... برخی از زنان با تشکیل هسته‌های چریکی، هم‌دوش با مردان در جبهه‌های مختلف جنگیدند.

زنانی که برای سرنگونی باتیستا به این مبارزه پیوستند ن‌تنها مجبور به مقابله با شکنجه و خفقان پلیس بودند، بلکه باید هم‌زمان علیه تعصبات مرسوم



● زنان دریافتند که حاکمان استعمارگر، نقش و جایگاه آن‌ها را به رسمیت نمی‌شناسند.

یکسوم مبارزان جبهه ساندینیست را زنان تشکیل می‌دادند. آنان روزها به تمرین نظامی و ساختن بمب دستی و شب‌هنگام به تحلیل ریشه‌های قوانین و نظام‌های اجتماعی و سیاسی می‌پرداختند.^۲

ج - چه‌گونه تسهیم امکانات پس از تحولات به وجود آمده

در جهان سوم پس از کسب استقلال و فرونشستن احساسات ملی‌گرایانه توده مردم، پای‌ریزی حکومت‌های ملی آغاز شد. این پای‌ریزی مترادف با اکتساب نقش‌های سیاسی توسط رهبران انقلاب بود. این کشورها برحسب میزان توجه به نقش زنان در تحولات استعمارزدایی، به دو دسته‌ی اصلی تقسیم‌بندی می‌شوند:

۱- در تعداد اندکی از این جوامع به قشر زنان به عنوان عناصر مهم انقلابی نگریسته شد و علاوه بر محول کردن مسئولیت‌هایی در حکومت‌های ملی، آن دسته از زیرساخت‌های اجتماعی که باعث استثمار زنان می‌شد به تدریج تغییر کرد. نظام پدرسالاری به عنوان زیرساختی تلقی شد که قوانین مدنی موجود از آن پشتیبانی می‌کرد. بنابراین این قوانین مدنی توسط زنان و به نفع آنان تغییر یافت تا «پدرسالاری» یکی از حامیان خود را از دست دهد. حامی دیگر این نظام کهنه اجتماعی، سنت‌ها و فرهنگ‌هایی بودند که در طول تاریخ به عمد در این جوامع به‌وجود آمده بودند. در بسیاری از این جوامع پس از تحولات سیاسی، تغییرات اجتماعی یا هدف تغییر نگرش‌ها و سنت‌های مردسالارانه به‌وجود آمد. بنابراین این کشورها نه تنها، شاهد یک تحول سیاسی و تغییر حکومت از استعماری به ملی بودند که دستخوش یک انقلاب اجتماعی فراگیر نیز شدند. حال به اختصار به دو نمونه از چنین جوامعی اشاره می‌شود:

پس از انقلاب نیکاراگوا، از زنان برای مشارکت در بازسازی ملی دعوت به عمل آمد و بسیاری از مشاغل حساس دولتی به آنان واگذار شد، چنان‌که خانم **ویولتا جامورو** به عضویت شورای رهبری در آمد و بسیاری از زنان دیگر در صدر سازمان‌ها و ارگان‌های دولتی قرار گرفتند و خیل عظیمی از آنان نیز در نهضت مبارزه بابت سواد، شرکت جستند. همچنین روزنامه‌ی صدای زنان منتشر شد و دولت عملاً زنان را به مشارکت در امور سیاسی تشویق کرد، تا جایی که اجازه داد زنان حقوق‌دان، قوانین جدیدی را در رابطه با حقوق زنان و رفع تبعیض موجود در قوانین دوره سوموزا تدوین و وضع کنند. چند سال پس از انقلاب، زنان ۴۰ درصد نیروهای مسلح و ۵۰ درصد سربازان ملی غیرمسلح را

تشکیل دادند و علاوه بر رییس‌جمهوری ۴۰ درصد از مقامات ارشد حکومتی نیز از زنان بودند. بدین ترتیب یا شکسته شدن مرزهای تبعیض جنسیتی، زنان توانستند در بافت حقوقی، سیاسی و حکومتی راه یابند و دولت متعهد شد تا موانعی را که باعث عدم مشارکت مؤثر آنان در سیاست، اقتصاد و زندگی اجتماعی کشور است، از میان بردارد.

در چین پس از انقلاب نیز به دلیل مقابله با نیروهای واپس‌گرا و حامی نظام مردسالار، جذب زنان در فعالیت‌های اجتماعی، ارتقای سطح آموزشی و دخالت دادن آن‌ها در فرآیندهای سیاسی جامعه انقلابی مشهود است. البته تلاش‌های زنان به صورت نهادینه شده برای کسب حقوق خود متعاقب پیروزی انقلاب بسیار قابل توجه است. ولی مهم این است که پس از ایجاد جریانات فمینیستی در این جامعه، مقاومت اصولی با این نوع جریانات طرفدار حقوق سیاسی زنان از سوی الیت سیاسی صورت نگرفت تا بالاخره به کسب حقوق سیاسی از سوی زنان منجر شد. همان‌گونه که در قانون اساسی اصل ۴۸ آمده است: «زنان چین از حقوق برابر با مردان در همه زمینه‌های زندگی اعم از سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و زندگی خانوادگی بهره‌مند هستند. دولت از منافع و مزایا و حقوق زنان حمایت می‌کند، اصل دست‌مزد مساوی برای کار مساوی را برای زنان و مردان به‌کار می‌گیرد و نیروهای زنان را تعلیم می‌دهد و برمی‌گزیند».

البته این قانون به این معنا نیست که هم‌اکنون تمام زنان چین از حقوق برابر با مردان برخوردارند و هیچ‌گونه تبعیضی نسبت به آنان اعمال نمی‌شود بلکه به این معناست که در قوانین و اصول برجای مانده از دوران پس از انقلاب، سعی شده تا قشر زنان مورد توجه قرار گیرند که البته این مهم با تلاش خود زنان توانست تاحدی به نتیجه برسد.

۲- گروه دیگری از کشورهای جهان سوم پس از کسب استقلال و تحولات سیاسی، نظر خود را به تمامی مشارکت‌کنندگان در این فرآیند به ویژه زنان معطوف نکردند و اگرچه به نقش زنان به عنوان نیروهای انقلابی تأکید و اقرار داشتند ولی در سطوح مختلف سیاسی اثری از حضور آنان به چشم نمی‌خورد. بیش‌تر کشورهای جهان سوم چنین روندی را در تاریخ استقلال خود داشته‌اند. هرچند این مسئله دلایل مختلفی دارد ولی دو دلیل مهم را می‌توان بر آن فرض کرد: اول شرکت ندادن زنان در فرآیند سیاسی بعد از انقلاب از سوی الیت سیاسی یا حتی تحدید فعالیت‌های آنان.

دوم عدم تلاش مصرانه زنان برای کسب حقوق سیاسی و یافتن جایگاه در ساختار سیاسی که این مسئله باز هم از شرایط فرهنگی حاکم ناشی می‌شود. همان شرایطی که زنان را مستحق وظیفه و مسئولیت می‌داند ولی شایسته کسب حقوق نمی‌داند. البته در این نوع جوامع نیز فمینیسم در حد جنبشی آرام یا به تعبیری محافظه‌کارانه مستعد پیدایش خواهد بود.

در جهان سوم در عین این‌که جنبش زنان به منفرده

واقعی آن وجود نداشته اما سعی می‌شده که همان مشارکت زنان همگام با سایر مردم در تحول استعمارزدایی به مفهوم فمینیسم یا جنبش زنان تعبیر شود، که این تعبیر شاید به دلیل عدم درک مفهوم جنبش زنان یا فمینیسم باشد. به هر حال همان‌گونه که در شماره‌های پیشین (سنخ‌شناسی فمینیسم) اشاره شد جنبش‌های زنان تنها برای احقاق حقوق زنان است نه برای کسب اهداف دیگر و از جمله براندازی نظام‌های استعمارگر یا دست‌نشانده.

همگرایی بین‌المللی جنبش‌های زنان

پس از بررسی جنبش‌های زنان در غرب، بلوک شرق سابق و جهان سوم به اختصار به ارائه یک نگرش تطبیقی از این جنبش‌ها می‌پردازیم:

- جنبش زنان در غرب دارای سابقه‌ی بسیار طولانی و تأثیرگذار بود و فرجام عینی (کسب حقوق در عرصه‌های مختلف و مطابق با خواسته‌های زنان در آن زمان) داشت.

- جنبش زنان در بلوک شرق سابق، هرچند گسترده بود و امکانات بهتری را در اختیار داشت، اما صوری و دارای تأثیرگذاری اندک بود، چنان‌که در نهایت نتوانست به فرجام مورد نظر بینجامد؛ بنابراین می‌توانیم آن را به محافظه‌کاری نزدیک‌تر و دورتر از رادیکالیسم و طرفدار حفظ وضع سیاسی موجود بدانیم.

- جنبش زنان در جهان سوم نیز بسته به شرایط فرهنگی و اجتماعی، عمق، گستردگی و تأثیرگذاری متفاوتی را دارد. ولی مسلم آن‌که به دلیل وجود تفکرات پدروسالارانه و تفوق آن بر اندیشه عدالت اجتماعی، جنبش‌های زنان در سطح ملی امکان ظهور مطلوب و مؤثر نداشته‌اند و در نتیجه یا خنثی شده‌اند و یا در حد محافظه‌کارانه باقی مانده‌اند.

ولی همان‌گونه که از شواهد تاریخی برمی‌آید، در تمامی این کشورها فمینیسم به مفهومی که پیش از این به آن اشاره کردیم، در سطوح مختلف از رادیکال گرفته تا محافظه‌کار یا به طور مقطعی، توانسته است عرض اندام کند. اگر بر این معتقد باشیم که در تمامی کشورها وضعیت زنان هم‌اکنون نیز با وضع مطلوب فاصله دارد و حتی در کشورهای غربی نیز که به رفاه اجتماعی بسیار بالایی دست یافته‌اند مشکلاتی نظیر اضمحلال کانون خانواده - که از آن به عنوان هسته اصلی اجتماع و بازدارنده‌ی مسائل اخلاقی در جوامع یاد می‌شود - وجود دارد و اگر به فطرت انسان‌ها مبنی بر علائق و نیازهای مشترک آن‌ها باور داشته باشیم، می‌توانیم بگوییم که فمینیسم از جنبش‌های پراکنده داخلی به حرکتی در سطح بین‌المللی بدل شده است. اساس این فرایندی که اکنون به نام هم‌گرایی فمینیسم در سطح بین‌المللی از آن یاد می‌کنیم، مبنی بر خواسته‌های مشترک و برآورده نشده زنان در سراسر جهان است. در این شرایط سازمان ملل در یک ارتباط

● زنان در جهان سوم از ظلمی دوچندان رنج می‌برند: نظام پدروسالاری و استعمار خارجی.



تعاملی کانون اصلی این هم‌گرایی واقع شده است. تعهد سازمان ملل نسبت به پیشرفت زنان، با امضای منشور سازمان ملل در سال ۱۹۴۵ در سانفرانسیسکو آغاز شد. در مقدمه‌ی این منشور بر اعتقاد به حقوق اساسی بشر، عزت و ارزش انسان و حقوق مساوی مردان و زنان و ملت‌ها، اعم از کوچک و بزرگ، تصریح شده است و چهار تن از ۱۶۰ امضاکننده‌ی آن که زن هستند، عبارت‌اند از: مینروا بارتینو (جمهوری دومینیکن)، ویرجینیاسی، گیلدرسیلیو (ایالات متحده)، برتالوتز (برزیل) و ویی - فنگ (چین).

در نخستین اجلاس مجمع عمومی که در سال ۱۹۴۶ در لندن برگزار شد، خانم النور روزولت نماینده‌ی هیأت اعزامی آمریکا نام‌های سرگشاده‌ای را خطاب به زنان جهان قرائت کرد. در همین سال کمیسیون فرعی مقام زن تشکیل شد و چهار ماه بعد این کمیسیون به منظور تضمین تساوی زنان و ارتقای حقوق آنان به سطح یک کمیسیون تمام‌عیار ترفیع یافت.

۱۹۴۷-۱۹۶۲

نخستین اجلاس

نخستین ملاقات اعضای کمیسیون مقام زن از ده تا ۲۴ فوریه ۱۹۴۷ در محلی به نام Lake Success در نیویورک صورت پذیرفت و اعضای آن تصمیم گرفتند تا اطلاعاتی در زمینه‌ی حقوق سیاسی و اقتصادی زنان به دست آورند و به مجمع عمومی نیز توصیه کردند که تمام کشورها را به وضع قوانینی در مورد اعمال حقوق مساوی زنان ترغیب کنند.

این کمیسیون هم چنین پیشنهاد افزایش آگاهی بین‌المللی برای بهبود وضعیت زنان را به منظور ارتقای حقوق بشر و صلح مطرح کرد.

مباحث مطرح‌شده در کمیسیون، موضوعات نامانوسی را در عرصه‌ی سیاست بین‌الملل به وجود آورد. موضوعاتی که زمانی کاملاً خصوصی - داخلی و آکنده از عرف و سنت به نظر می‌رسید، به طور علنی در یک بستر بین‌المللی به بحث گذاشته شد.

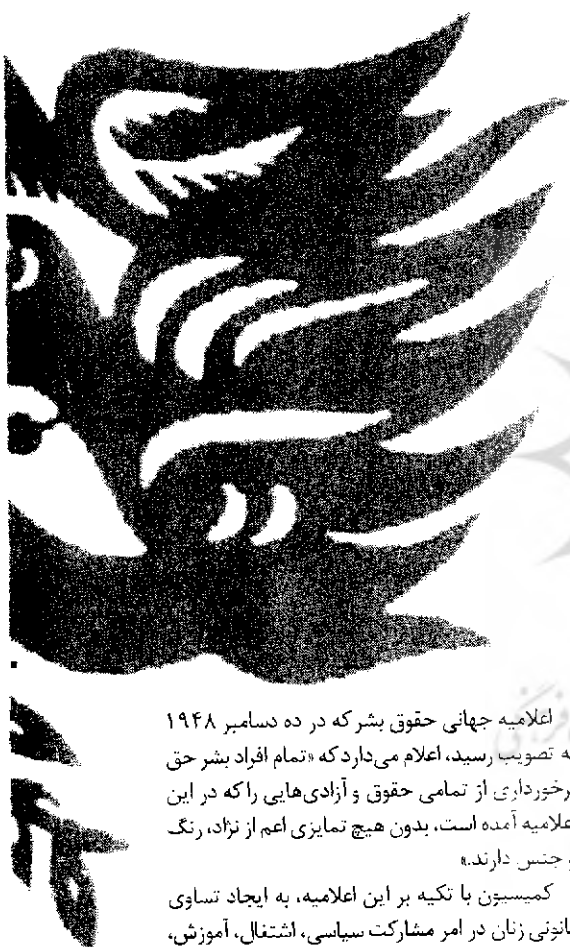
۱۵ عضو اولیه‌ی این کمیسیون که از ابتدا علاقه و مشارکت سازمان‌های غیردولتی و سایر بخش‌های نظام سازمان ملل را به خود جلب کرد، شامل کشورهای زیر بود:

استرالیا، جمهوری بیلوروس، چین، کاستاریکا، دانمارک، فرانسه، گواتمالا، هند، مکزیک، سوریه، ترکیه، اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، انگلستان، ایالات متحده آمریکا و ونزوئلا

در سال‌های بین ۱۹۴۷ تا ۱۹۶۲، فعالیت‌های کمیسیون مقام زن بر اقدامات قانونی برای حمایت از حقوق زنان متمرکز شد و اطلاعاتی که موقعیت قانونی

زنان را در بسیاری از نقاط جهان مستند می‌کرد، جمع‌آوری شد.

بررسی‌های اولیه‌ی سازمان ملل نشان می‌داد که تبعیض علیه زنان در تمام نقاط دنیا، امری رایج است. در بسیاری از جوامع، زنان آزاد نبودند تا در همان مدارسی که مردان تحصیل می‌کردند درس بخوانند، ملکی را تحت مالکیت داشته باشند و یا در مقابل کار مساوی مزد مساوی دریافت کنند. به طور کلی تبعیض در زندگی سیاسی و مدنی زنان امری شایع بود، بنابراین این کمیسیون به تضمین این‌که مفادی در زمینه‌ی تساوی زنان در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر گنجانده شود، کمک کرد.



اعلامیه جهانی حقوق بشر که در ده دسامبر ۱۹۴۸ به تصویب رسید، اعلام می‌دارد که «تمام افراد بشر حق برخورداری از تمامی حقوق و آزادی‌هایی را که در این اعلامیه آمده است، بدون هیچ تمایزی اعم از نژاد، رنگ و جنس دارند»

کمیسیون با تکیه بر این اعلامیه، به ایجاد تساوی قانونی زنان در امر مشارکت سیاسی، اشتغال، آموزش، ملیت و ازدواج مبادرت کرد.

۱۹۷۵-۱۹۶۳

از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۵ کمیسیون مقام زن به کار خود در زمینه‌ی حقوق قانونی زنان ادامه داد و هم چنین کار خود را در زمینه‌ی نقش زنان در توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی آغاز کرد. در سال ۱۹۶۷ نیز اعلامیه‌ی رفع تبعیض علیه زنان را تصویب کرد.

در طول دهه‌ی ۶۰، ساخت و ترکیب کمیسیون در نتیجه‌ی استعمارزدایی و عضویت کشورهای تازه استقلال یافته در سازمان ملل تغییر کرد. نمایندگان کشورهای در حال توسعه نظر سازمان ملل را به وضع فلاکت‌بار زنان روستایی که با امید کمی به داشتن

زندگی بهتر در خط فقر بسر می‌برند، جلب کردند.

۱۹۷۵: سال بین‌المللی زن

سازمان ملل با ترغیب کمیسیون و سازمان‌های غیردولتی، سال ۱۹۷۵ را سال بین‌المللی زن: برابری، توسعه و صلح اعلام کرد. کانون توجه مباحث این سال بر نخستین کنفرانس جهانی زن در مکزیکوسیته که موفق به تصویب یک طرح عملی سابقه برای بهبود وضعیت زنان شد، استوار بود. این کنفرانس خواستار تأسیس مؤسسه بین‌المللی پژوهش و آموزش برای پیشرفت زنان (INSTRAW) شد. هم چنین در چهار کمیسیون از پنج کمیسیون منطقه‌ای سازمان ملل، واحدهای مربوط به موضوعات زنان تأسیس شدند.

۱۹۸۵-۱۹۷۶

کمیسیون و سازمان ملل، سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۵ را به عنوان دهه‌ی زن اعلام کرده و به راه‌اندازی نهضت بین‌المللی زنان کمک کردند. یک صندوق داوطلبانه نیز تأسیس شد که اکنون «UNIFEM» (صندوق توسعه زنان ملل متحد) نامیده می‌شود و کمیسیون به دنبال تأسیس این صندوق اعلام کرد که پیشرفت اجتماعی تنها از راه مشارکت کامل زنان میسر می‌شود.

در سال ۱۹۷۹، پس از چهار سال کار مقدماتی به وسیله کمیسیون مقام زن، مجمع عمومی اقدام به تصویب کنوانسیون تاریخی امحاء کلیه اشکال تبعیض علیه زنان کرد. در سال ۱۹۸۱ با تقدیم یک لایحه بین‌المللی در مورد حقوق زنان، این معاهده که نقطه عطفی محسوب می‌شد، به مورد اجرا گذاشته شد و در حال حاضر مورد پذیرش ۱۵۶ کشور است.

نظارت بر نحوه اجرای این کنوانسیون، توسط کمیته امحاء تبعیض علیه زنان (CEDAW) که مرکب از ۲۳ کارشناس است، انجام می‌گیرد. کمیته‌ی مزبور با بررسی گزارش دولت‌ها، توصیه‌های لازم را برای ارتقای میزان تطابق این گزارش‌ها با مفاد معاهده مزبور ارایه می‌دهد.

از ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۵

در این سال‌ها سازمان ملل، با تشویق کمیسیون مقام زن و گروه‌های زنان در سراسر جهان به حمایت خود از برابری در قالب توسعه و صلح ادامه داد. یک سری از کنفرانس‌های جهانی و اجلاس‌های مهم که از سال ۱۹۹۰ تاکنون توسط سازمان ملل برگزار شده، اتفاق نظر تازه‌ای را در مورد اقداماتی که باید در حمایت از پیشرفت زنان به عنوان بخشی از دستور کار جهانی انجام بپذیرد، به وجود آورده است.

فعالیت‌های انجام شده‌ی دیگر در سراسر دنیا به این کنفرانس‌ها کمک کرده است. امروزه یکی از اصول اساسی تشکیل دهنده سازمان ملل عبارت از این است که بدون مشارکت و توانمندسازی کامل زنان جهان، نمی‌توان هیچ راه‌حل پایداری برای مشکلات بسیار تهدیدآمیز اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه پیدا کرد.

۱۹۹۰ - اجلاس جهانی کودکان (نیویورک)

بهبود زندگی کودکان را با حقوق زنان پیوند می‌دهد.

۱۹۹۲ - کنفرانس سازمان ملل در مورد

توسعه و محیط زیست (ریودوژانیرو)

این اجلاس که به اجلاس زمین نیز مشهور است، اعلام می‌دارد که مشارکت کامل زنان امری ضروری برای توسعه پایدار به‌شمار می‌رود.

۱۹۹۳ - کنفرانس جهانی حقوق بشر (وین)

اعضای این اجلاس می‌دارد که حقوق زنان همان حقوق بشر است و خواستار خاتمه‌ی خشونت مبتنی بر جنسیت می‌شود. یکی از دستاوردهای این کنفرانس تعیین یک مخبر ویژه در زمینه‌ی خشونت علیه زنان است.

۱۹۹۴ - کنفرانس بین‌المللی جمعیت و

توسعه (قاهره)

اهمیت توانمندسازی زنان، قدرت زنان در کنترل باروری خود و مسئولیت مردان را مورد تأیید قرار می‌دهد.

زنان در کنفرانس‌های جهانی با یکدیگر

متحد می‌شوند.

چهار کنفرانس سازمان ملل در مورد زنان به همراه گردهمایی‌های سازمان‌های غیردولتی موازی آن، موجب تقویت جنبش بین‌المللی زنان و تلاش جهانی برای حقوق آن‌ها شده است.

✓ مکزیکوسیته، مکزیک: ۱۹۷۵

کنفرانس جهانی سال بین‌المللی زن موجب گردهمایی ۱۲۳ کشور شد و یک طرح عملی جهانی برای پیشرفت زنان در دهه‌ی آینده را مورد تصویب قرار داد. خانم هیلو سیبیلا از فنلاند دبیرکل این کنفرانس بود و این برای نخستین بار بود که ۶ هزار نماینده از سازمان‌های غیردولتی در یک گردهمایی موازی با کنفرانس تحت عنوان «ریون سال بین‌المللی زن شرکت کردند».



● پس از انقلاب نیکاراگوا زنان به مشارکت در بازسازی ملی دعوت شدند و بسیاری از مشاغل حساس دولتی به آنان واگذار شد.

● رهبران مبارزات آفریقا از زنان به عنوان یکی از حیاتی‌ترین اجزای جنبش‌های رهایی‌بخش یاد می‌کنند.

✓ کپنهاک، دانمارک: ۱۹۸۰

۱۴۵ کشور در کنفرانس جهانی دهه‌ی زن سازمان ملل شرکت کردند. آن‌ها خواستار بهبود وضع اشتغال، بهداشت و آموزش زنان بودند. خانم لوسیل میر از جامائیکا دبیرکل این کنفرانس بود و در حدود ۷ هزار نفر در جلسات تبادل نظر سازمان‌های غیردولتی شرکت جستند.

✓ نایروبی، کنیا: ۱۹۸۵

۱۵۷ هیأت از نمایندگان کشورهای با منظور بررسی و ارزیابی دستوردهای دهه‌ی زن سازمان ملل با موضوع «برابری، توسعه و صلح» در این کنفرانس جهانی شرکت کردند. هیأت‌های شرکت کننده، استراتژی‌های آینده‌نگر نایروبی برای پیشرفت زنان را به منزله‌ی طرحی برای بهبود وضعیت زنان تا پایان قرن حاضر مورد تصویب قرار دادند. خانم لیشا شاهانی از فیلیپین دبیرکل این کنفرانس بود و در حدود ۱۵ هزار نفر در جلسات تبادل نظر سازمان‌های غیردولتی شرکت کردند.

✓ پکن، چین: ۱۹۹۵

در چهارمین کنفرانس جهانی زن، ۱۸۹ هیأت نمایندگی به دور هم گرد آمدند کار پایه‌ی عمل تصویب شده در این کنفرانس حاوی استراتژی‌ها و اقداماتی برای رفع موانع موجود در راه پیشرفت زنان در ۱۲ عرصه‌ی بحرانی بود. خانم گرتود مونگلا از تانزانیا دبیرکلی این کنفرانس را بر عهده داشت و متجاوز از ۳۰ هزار نفر از سراسر جهان در جلسات تبادل نظر سازمان‌های غیردولتی شرکت داشتند. حوزه‌های نگران کننده‌ای که در کارپایه عمل پکن به آن‌ها اشاره شده است عبارت‌اند از: زنان و فقر، آموزش و پرورش، بهداشت، خشونت علیه زنان، زنان و مناقشات مسلحانه، اقتصاد، قدرت و تصمیم‌گیری، مکانیسم‌های نهادین برای پیشرفت زنان، حقوق بشر مربوط به زنان، رسانه‌های گروهی، زنان و محیط‌زیست و دختر بچه‌ها.

پاسداران حقوق زنان در سازمان ملل

با آن‌که نظام سازمان ملل به‌طور کلی نسبت به پیشرفت زنان متعهد است، با این حال پاسداران اصلی حقوق زنان در درون این سازمان عبارت‌اند:

• **بخش پیشرفت زنان (DAW):** این بخش در سال ۱۹۴۷ به عنوان واحد مرکزی حمایت از فعالیت کمیسیون مقام زن ایجاد شد. این بخش همچنین به ارائه خدمات به کمیته‌ی امحاء تبعیض علیه زنان می‌پردازد و در صدد رواج یک دیدگاه جنسیتی در

سازمان ملل است.

• **صندوق توسعه زنان ملل متحد (UNIFEM):** این صندوق که در سال ۱۹۷۶ ایجاد شد در صدد ارتقای توانمندسازی اقتصادی و سیاسی زنان در کشورهای در حال توسعه است.

• **مؤسسه بین‌المللی پژوهش و آموزش برای پیشرفت زنان (INSTRAW):** این مؤسسه در سال ۱۹۷۶ تأسیس شد و هدف آن ارتقای سطح زنان به عنوان عوامل اصلی توسعه پایدار از طریق فعالیت‌های پژوهشی، آموزشی و اطلاعاتی است.

زنان در سازمان ملل

کمیسیون مقام زن جایگاه برابر کارمندان زن در سازمان ملل را مورد حمایت قرار داده است. گروه حقوق برابر برای زنان که در سال ۱۹۷۱ تشکیل شد، وضعیت کارمندان زن را در سازمان ملل تحت نظارت دارد و اقدامات مثبت در این زمینه را مورد تشویق قرار می‌دهد.

این گروه آغازگر بزرگداشت روز جهانی زن به عنوان یک ویژگی متعارف در سازمان ملل بود و در سال ۱۹۸۷ طرح تهیه‌ی عرضحالی را با نام «اقدام مثبت» هدایت کرد که به امضای بیش از دو هزار تن از کارمندان که خواستار پایان دادن به تبعیض علیه زنان شافل در دبیرخانه و مشارکت کامل در تمامی سطوح تصمیم‌سازی بودند، رسید.

در سال ۱۹۹۴ مجمع عمومی، دستیابی به هدف تساوی کامل جنسیتی در داخل دبیرخانه‌ی سازمان ملل را تا سال ۲۰۰۰ مورد تأیید قرار داد. در سال ۱۹۹۶ زنان در مجموع ۳۵ درصد از پست‌های تخصصی و ۱۸ درصد از پست‌های مدیریت ارشد را در اختیار داشتند.

پس از کنفرانس پکن دبیرکل سازمان ملل، مشاور ویژه‌ای را در زمینه موضوعات جنسیتی و پیشرفت زنان تعیین کرد. در حال حاضر ریاست پنج آژانس، صندوق و برنامه‌ی سازمان ملل بر عهده زنان است که عبارت‌اند از:

- ۱) خانم کارول بلایمی (صندوق کودکان ملل متحد)
- ۲) خانم کاترین برتینی (برنامه جهانی غذا)
- ۳) خانم نفیس صدیق (صندوق جمعیت ملل متحد)
- ۴) خانم مری رابینسون (کمیسر عالی حقوق بشر)
- ۵) خانم سادا کوواگاتا (کمیسر عالی ملل متحد برای پناهندگان)

اجلاس‌های کمیسیون مقام زن برای نظارت بر اجرای سند پکن:

پس از برگزاری کنفرانس پکن به منظور نظارت بر نحوه اجرای مفاد سند کنفرانس مزبور تحت ۱۲ محور یاد شده چندین اجلاس در مقر سازمان ملل در نیویورک برگزار شد:

- چهارمین اجلاس کمیسیون مقام زن، مارس ۱۹۹۶: با تمرکز بر موضوعات زنان و فقر و رسانه‌های گروهی.

- چهل و یکمین اجلاس کمیسیون مقام زن، مارس ۱۹۹۷: با تمرکز بر موضوعات محیط‌زیست، تصمیم‌گیری و قدرت، اقتصاد و آموزش.

- چهل و دومین اجلاس کمیسیون مقام زن، مارس ۱۹۹۸: با تمرکز بر موضوعات حقوق بشر، خشونت نسبت به زنان، مناقشات مسلحانه و دختر بچه‌ها.

- چهل و سومین اجلاس کمیسیون مقام زن، مارس ۱۹۹۹: با تمرکز بر موضوعات مکانیسم‌های نهادین برای پیشرفت زنان و بهداشت.

همچنین اجلاس چهل و چهارم سازمان ملل نیز در سال ۲۰۰۰ در نیویورک برگزار شد.

هدف از برگزاری این اجلاس، بررسی تمامی محورهای ۱۲ گانه کار پایه عمل پکن و تشکیل کمیته مقدماتی برای اجلاس ویژه سال ۲۰۰۰ بود. اجلاس ویژه مجمع عمومی سازمان ملل تحت عنوان «زنان ۲۰۰۰: تساوی جنسیتی و صلح برای قرن بیست و یکم» در ژوئن سال ۲۰۰۰ در نیویورک برگزار شد. در این اجلاس نیز نمایندگانی از ۱۸۸ کشور عضو سازمان ملل و نمایندگان ۱۲۵ سازمان غیردولتی شرکت داشتند.

سندی که در پایان این اجلاس به تصویب رسید، شامل چهار بخش مقدمه، دستاوردها و موانع اجرایی کار پایه عمل پکن، چالش‌های فعلی تأثیرگذار بر تحقق کامل اعلامیه پکن و نیز اقدامات و ابتکار عمل‌ها به منظور غلبه بر موانع و دستیابی برای تحقق کامل و سریع اعلامیه پکن است و در زمینه خشونت علیه زنان، قاچاق زنان، بهداشت از جمله حق بهداشت جنسی و باروری، قاچاق زنان، بهداشت از جمله حق بهداشت جنسی و باروری، آموزش، حقوق بشر، فقر، معافیت از پرداخت دیون و جهانی شدن، مناقشات مسلحانه، حق دسترسی به زمین وارث برای زنان، مشارکت سیاسی و تصمیم‌گیری، مکمل سند پکن است.

پانوشت:

۱. جایگاه زن در عرصه سیاسی چین سوم، ۱۳۷۲.
۲. Women in politics, 1995.
۳. انقلاب نیکاراگوئه، تهران: نشر سپهرزودی، ۱۳۶۴.
۴. بیش از ۵۰ سال فعالیت کمیسیون مقام زن سازمان ملل، ۱۳۷۸.